



ادبیات؛ درگاه رستگاری سینما

پرونده‌های درباره‌ی تاثیر اقتباس بر تالاری فیلم‌های ماندگار

یاسر سماوات

گزارش

سینما و ادبیات، به و بزه ادبیات داستانی همه دنیا هرگز دو مقوله جداگانه، دو تافته جدا بافته از هم نبوده‌اند. چه حتی نگاهی اجمالی به فهرست برترین‌های اسکار، معتبرترین جایزه سالانه فیلم جهان، این حقیقت را هویدا می‌سازد که بیش از ۷۰ درصد آثاری که در تاریخ ۹۳ ساله اسکار موفق به دریافت این جایزه معتبر شده‌اند، فیلم‌هایی اقتباسی و برگرفته از رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و گاه حتی داستان‌های کوتاه "Flash Fiction" (نه الزماً آن دسته از آثار که در زمره Short Story دسته‌بندی می‌شوند) محسوب می‌شوند و البته نظر به نژدیک دو مقوله ادبیات و سینما، کتاب‌های این آثار هم اغلب پر فروش بودند و به چاپ‌های متعدد با شمارگان بالا می‌رسیدند. پرداختن به فیلم‌نامه‌های اقتباسی ماندگار در تاریخ جایزه اسکار، خود مجال و مقالی مفصل می‌طلبد اما نگاهی اجمالی به سیر روی آوردن جهان سینما به ادبیات داستانی، ضمن نمایان ساختن ابعاد در هم تنیده این دورسائه برتر، بر لزوم گذار به مولفه «اقتباس» در سینما، تلویزیون و حتی رادبو برای دمیدن روحی تازه در کالبد این رسانه‌های و بزه را پیش از پیش تاکید می‌کند.

میلیونرها در اقتباس هم برنده‌اند

سال ۲۰۰۸ رقابت جذابی در بخش فیلمنامه اقتباسی آکادمی اسکار بین فیلم‌نامه‌های بین «میلیونر زانگه‌نشین»، «مورد عجیب بنجامین باتن» و «کتاب‌خوان» در گرفت. هرچند این رقابت سرانجام با پیروزی میلیونر زانگه‌نشین ساخته دنی بویل به پایان رسید اما مورد عجیب بنجامین باتن که اقتباسی از اثری به همین نام نوشته اسکات فیلتز جولد، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان تاریخ ایالات متحده و به عبارتی «راوی عصر جاز» در ینگه دنیا بود، نه تنها به فیلمی پر فروش در گیشه بدل شد، بلکه استقبال منتقدان رانیز در پی داشت. داستان متفاوت از نسانی که در بدو تولد خود به لحاظ فیزیکی پیر و فرتوت است و با گذشت زمان، جوانتر می‌شود. فیلم «مورد عجیب بنجامین باتن» یکی از توفیق‌های سینما بر ادبیات داستانی است (هرچند بسیاری بر این باورند که کتاب رسانه‌ای اصیل‌تر و همه‌گیرتر است اما از آنجا که سینما امکانات بیشتر و زبانی جهان‌شمول‌تر دارد، از این حیث می‌تواند بر ادبیات مکتوب برتری داشته باشد) گذشته از بازی تحسین‌برانگیز برده‌پیت و کیت بلانشت، دو ستاره درخشان هالیوود، اصولاً داستان‌هایی از این دست با امکانات سینمایی ملموس‌تر می‌شوند. اسکات فیلتز جولد البته پیش از این نامش با «گتسی بزرگ» در آکادمی اسکار برده شده بود.

آغاز سلطه «پدر خواننده»

سال ۱۹۷۲ و در سنی و نهمین جایزه اسکار، فرانسیس فورد کاپولا اثر بلندگار خود، «پدر خواننده» را به دنیا عرضه کرد. هرچند درگیری‌های بی‌پایان او با کمپانی پارامونت بیکچرز باعث شد او ابتدا اقد این کار را بزند و فیلم را به مارتین اسکورسزی بسپارد اما سرانجام خود کاپولا بود که دوباره ابتکار عمل را به دست گرفت فیلم جاودانش را بسازد. این فیلم هم‌اکنون در نظرسنجی وب‌گاه IMDb دومین فیلم پرطرفدار همه ادوار تاریخ سینمای دنیا نام گرفته است. اما چه اتفاقی افتاد که رمان پدر خوانده به قلم ماریو جینا لوتیجی پوزو، بدل به فیلمی رشک‌لغز در سراسر دنیا شد؟ کاپولا می‌دانست این شاید عظیم‌ترین پروژه زندگی او باشد، پس با تمام وجود هر آنچه را در

سینما آموخته بود، به کار بست و هر چه در چنته داشت رو کرد. تیمی متشکل از برترین ستاره‌های هالیوود را کنار هم جمع کرد. اگر کاپولا در بخش نخست فیلمش، مارلون براندو را در اختیار داشت. بازیگری که به یقین هیچکس نمی‌تواند خاطرات او را در هالیوود تکرار کند. هر چند گفته می‌شود کاپولا خیلی هم هوای براندو را داشته و برای نمونه در سکانسی «دن کورلونه» را با گریه‌ای خاکستری می‌بینید. آل پاچینو در خاطر اش گفته است: «براندو گفت باید با گریه اخت شود! پس همه عوامل یک بعد از ظهر دست از کار کشیدند تا مارلون فقط با گریه بازی کند!» یا گفته می‌شد بسیاری از دیالوگ‌های دن کورلونه بداهه‌گویی‌ها بر اندو بوده است. استفاده از تکنیک فلاش بک و آوردن داستان در داستان و نظم ویژه‌ای که خرده روایت‌های پدر خوانده دارند، فیلم را به شکل اثری بر تعلیق درمی‌آورد. البته «پدر خواننده» در سنی و نهمین جایزه اسکار، تا حدود زیادی بی‌رقیب بود و فیلم‌های «ساندر» یا «مهاجران» هرگز نتوانستند حتی به ساخته فرانسویس فورد کاپولا نزدیک شوند. او دو سال بعد قسمت دوم فیلمش را هم ساخت و این بار حضور بازیگر برجسته دیگری به نام رابرت دنیرو بر درخشندگی اثر او افزود.

اهر یمن و هالیوود

دهه ۱۹۷۰ روزگار بسیار خوشی برای فیلم‌های اقتباسی بود. دورانی که سینمای غرب رفته رفته از فیلم‌های وسترن فاصله می‌گرفت و رو به فیلم‌های معنارگرمی‌آورد. پس از پدر خوانده یک و دو، «جن‌گیر» شاهکار ویلیام فریدکین بر اساس رمانی به همین نام در ژانر وحشت به قلم ویلیام پیتز بلتی بود. البته اینکه بلتی خود سینماگر محسوب می‌شد نیز در بهره‌گیری از کتابش بی‌تاثیر نبود. بخشی از فیلمبرداری این اثر در خاک عراق انجام شد. سینما، هالیوود، آکادمی

اسکار و ... همه این‌ها به نوعی از اهرم‌های حاکمیت ایالات متحده نیز محسوب می‌شوند. تفاوتی ندارد که رئیس‌جمهوری یانکی‌ها دموکرات باشد یا جمهوری خواه، نگاه ابرازی آن‌ها برای حفظ منافع امپریالیستی آمریکا در دنیا به سینما تقریباً یکسان است، حتی اگر آقای پرزیدنت، رونالد ریگان، بازیگر هالیوود باشد! بلتی و فریدکین رندانه می‌کوشند خاورمیانه را منطقه‌ای اهریمنی جلوه دهند و نبرد خیر علیه شر را دانسته و سنجیده به این منطقه می‌کشاند. داستان فیلم «جن‌گیر» البته به دلیل بهره‌بردن از عنصر وحشت دارای تعلیق زیادی است. داستان فیلم در حومه واشینگتن می‌گذرد. «کریس مک‌نیل» با نقش آفرینی آلن مک‌نیل متوجه تغییراتی در زندگی دخترش «رگان» می‌شود (نقش رگان را لیندا بار بازی می‌کند). پزشکان از درمان دختر کتر موفق نیستند و به کریس پیشنهاد می‌کنند از یک جن‌گیر کمک بگیرد. لحظه بهت کریس پس از دیالوگ معروف با دکتر فراموش نشدنی است: «من برم دنبال جن‌گیر؟! ... تو قرن بیستم؟!» از اینجا است که پای پدر «کاراس دامین کاراس» با نقش آفرینی جیسون میار به زندگی آن‌ها باز می‌شود. پدر کاراس مطمئن می‌شود یک اهریمن کالبد رگان را تسخیر کرده است و آماده جن‌گیری است اما کلیسا کشیش مجرب‌تری را که دست بر فضا آن اهریمن رانیز می‌شناسد به آن‌ها پیشنهاد می‌کند. پس پدر کاراس به اتفاق پدر مرین، تلاش خود را برای جن‌گیری و نجات رگان از شر اهریمن درونش آغاز می‌کند اما هر دو هنگام جن‌گیری جان خود را از دست می‌دهند و رگان سرانجام با می‌گذرد. ویلیام فریدکین در جریان این فیلم ترس‌هایی ناشناخته را به جان مخاطبش می‌اندازد. صحبت یک اهریمن از کالبد دخترچه‌ای کم‌سن و سال یکی از همین بازی‌هاست. یاد صحنه‌ای که «رگان» در انتقالش تنها خوابیده اما دوربین که دور می‌شود سایه شبحی مشخصی است که در عرض